

Philosophy of Economics

فلسفه اقتصاد به بررسی موضوعات ادراکی، روش‌شناختی و اخلاقی می‌پردازد که در علم اقتصاد وجود دارند. اکنون فلسفه اقتصاد به عنوان یکی از زیر شاخه‌های اساسی رشته فلسفه در نظر گرفته می‌شود. در این فلسفه توجه اصلی معطوف به موضوعات روش‌شناسی و معرفت‌شناسی است، مشتمل بر روش‌ها، مفاهیم، و نظریه‌هایی که به وسیله آنها اقتصاددان‌ها تلاش می‌کنند تا در مورد فرآیندهای اقتصادی، به کسب دانش بپردازند. همچنین فلسفه اقتصاد با روش‌هایی که در آنها ارزش‌های اخلاقی از قبیل رفاه بشر و عدالت اجتماعی در استدلال اقتصادی دخیل هستند سر و کار دارد. استدلال اقتصادی راهکارهایی را برای برقراری عدالت و رفاه بشر ارائه می‌دهد: استدلال اقتصادی اغلب فرضیات اخلاقی مهم اما غیر صریح و ضمنی ارائه می‌دهد که به عقیده فیلسوفان اقتصادی بررسی این فرضیات مهم است. نهایتاً اینکه فلسفه اقتصاد به فرضیات اجتماعی عینی که از سوی اقتصاددانان ارائه می‌شود می‌پردازد. در فلسفه اقتصاد، فلاسفه توجه شان را معطوف به نهادها و ساختارهایی می‌کنند که منشاء فعالیت‌ها و تحولات اقتصادی هستند.

برای شناخت بهتر رابطه فلسفه و اقتصاد باید به این نکته اشاره کرد که اولاً تعداد زیادی از نخستین اقتصاددانان فیلسوف بوده‌اند و ثانیاً گروهی از فلاسفه بزرگ نیز دیدگاه اقتصادی داشته‌اند. اقتصاددانان معروفی چون اسمیت (Smith)، هیوم (Hume)، مالتوس (Malthus)، استوارت میل (Stuart Mill)، بنتام (Bentham)، حتی جونز (Jevons)، منگر (Menger)، والر اس (Walras) و کینز (Keynes)، در عین حال فیلسوف بوده‌اند (Hayek, 1967: P. 11). ورود مطالعات صاحب‌نظران جدیدتر اقتصاد به مسائل فلسفی چنان بدیهی و فراوان است که از ذکر آن صرف‌نظر می‌کنیم. از سوی دیگر تعداد قابل‌توجهی از صاحب‌نظران برجسته در فلسفه، اندیشه ویژه اقتصادی داشته‌اند. علاوه بر اینکه قدمای

فلاسفه چون افلاطون و ارسطو بر مقوله عدالت اقتصادی، قیمت عادلانه، حرمت ربا و مدیریت اقتصادی (با مشارکت و یا بدون مشارکت بخش خصوصی) پرداخته‌اند، فلاسفه جدیدتری چون لاک (Locke)، بارکلی (Berkeley)، هیوم، بیلی (Bailey)، سیدویک (Sidgwick) و نظایر آن نیز از این مجموعه هستند. در عین حال مطالعات فیلسوفان معاصر چون پوپر (Popper)، کوهن (Cohen)، فای‌رابند (Feyerabend)، لاکاتوش (Lakatos)، روزنبرگ (Rosenberg) و النر (Elnear) و امثال آنها اصولاً به‌طور نظام‌مندی با اقتصاد پیوند خورده است (پوپر، ۱۳۷۰: ص. ۱۴).

فلسفه در یک مفاد عام، مطالعه و بررسی مسائل کلی، انتزاعی و عمومی (مربوط به ماهیت وجود، دانش، اخلاق، عقل و اهداف انسانی) است. شعبات سنتی فلسفه شامل متافیزیک، اخلاق، فلسفه سیاسی (رابطه بین دولت و شهروندان)، فلسفه علم و منطق است. دو رویکرد کلی فلسفه تحلیلی و اقلیمی [یا قاره‌ای] در مطالعات فلسفی به کار می‌رود. در رویکرد تحلیلی، مفاهیم انتزاعی تعریف و تحلیل می‌شوند و تفاسیر گوناگون مربوط به سوالات و مسائل آن مفاهیم بررسی می‌شود. در رویکرد فلسفه اقلیمی یا قاره‌ای (که عمدتاً در دانشگاه‌های قاره اروپا و شمال آمریکا تولید گردیده)، یک نظریه خیلی کلی برجسته می‌شود که به توضیح یک سری ایده‌هایی انتزاعی (از دغدغه‌های اصلی فلسفه) مبادرت می‌نماید (Teichman, 1995: Pp. 1-7). اقتصاد با رویکرد تحلیلی یکی از اصلی‌ترین قرائت‌های اصلی است که در عین حال به دنبال نفوذ در دیگر رشته‌های علوم اجتماعی و حتی علوم فیزیکی است.

دسته‌بندی ارتباطات اقتصاد و فلسفه

ارتباط اقتصاد و فلسفه را می‌توان در قالب دسته‌بندی‌های مختلفی تنظیم کرد که در اینجا به مجموعه‌ای از آنها (شامل ۵ عنصر) اشاره می‌کنیم:

• از منظر منشأ و ریشه علم اقتصاد: اصولاً اقتصاد از درون

فلسفه جدا شده است و در هنگام شکل‌گیری معرفت کلی فلسفه، مسائل علمی و اجرایی اقتصاد به‌عنوان زیرمجموعه آن محسوب می‌گردید. این امر ضمن آنکه مورد تأیید بسیاری از اقتصاددانان برجسته است (Sen, 2005: P. 17)، جایگاه مشخصی در متون اصلی فلسفی دارد. مقوله‌های تقسیم کار، تخصص و عدالت اقتصادی در جمهوری افلاطون (افلاطون، ۱۳۷۴: ص. ۴۶) و همچنین در دیدگاه سقراط، بحث کار، قیمت عادلانه، روابط کارگزاران و امثال آن در نظر ارسطو، از این نمونه است (فاستر، ۱۳۵۸: ص. ۷۳). این موضوع در قرون وسطی و عصر رنسانس و روشنگری و زمان تولید علم اقتصاد نیز تداوم داشته است (فارابی، ۱۳۵۹: ص. ۶۳ و طوسی، ۱۳۷۳: ص. ۵۹). این موضوع در متون و افکار نهاییون، سوسیالیست‌ها، اقتصاددانان مکتب تاریخی، نهادگرایان، کینزی‌ها و گروه‌هایی از نئوکلاسیک‌ها کماکان ادامه دارد (ای‌سینگ، ۱۳۷۴: ص. ۵۳). لذا گویی، این ماهیت و ساختار اقتصاد و اقتضای طبیعت آن است که با فلسفه ارتباط دارد.

- از منظر روش شناختی و معرفت‌شناختی: دغدغه علم بودن یا علمی بودن اقتصاد، چگونگی علم مربوطه و روش علمی آن، نقش، مفهوم و اعتبار نظریه علمی در اقتصاد و موارد مشابه از مسائل مهم و مورد توجه علم اقتصاد و اقتصاددانان است که همه آنها بازخورد فلسفی (به‌ویژه فلسفه علم) دارند که در قالب معرفت‌شناسی و روش‌شناسی اقتصاد مورد توجه و تأکید قرار می‌گیرند.
- از منظر فرض انتخاب عقلانی: اصلی‌ترین پیش‌فرض علم اقتصاد، مقوله عقلانیت (با هر مفادی که مورد نظر باشد) است و این پیش‌فرض پیوند اساسی فلسفی دارد. چیستی و چگونگی رفتار عقلانی، فردی و اجتماعی بودن آن، واقعی بودن، عینی بودن و یا ذهنی بودن آن و موارد مشابه از ملازمات فلسفی این مقوله است.
- از منظر پیوند اجتماعی و سیاسی مسائل اقتصادی و

اندیشه حاکم بر مکاتب اقتصادی: از نظر نئوکلاسیک‌های ارتدکس، ابعاد غیر اقتصادی (سیاسی، اجتماعی، فرهنگی) هیچ پیوند مؤثری با اقتصاد ندارند. اما بسیاری از مطالعات این ادعا را مخدوش و ذهن‌گرایانه دانسته برای اقتصاد ملازمات اجتماعی و سیاسی قابل توجهی قائل هستند. وانگهی تحلیل اولیه این موضوع یک بحث فلسفی است.

- از منظر ارتباطات اخلاقی و ارزشی: حداقل بحث‌های مربوط به رفاه اقتصادی، کارآیی، عدالت اقتصادی، تقابل و یا همراهی این عناصر خاستگاه عمده‌ای را دارند و از مقوله‌های فلسفی در اقتصاد محسوب می‌شوند.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، عناصر مختلفی وجود دارند که محور مشترک بحث فلسفه و اقتصاد هستند. یعنی هم بحث‌های متافیزیکی و وجودشناختی در این رابطه مطرح است و هم ابعاد روش‌شناختی و معرفت‌شناختی. هم مقوله‌های ارزشی و هم عناصر اثباتی و کارآمدی و هم رفتارها و فروض مربوط به آنها و پیوندهای اجتماعی و سیاسی اقتصاد و امثال آن. در هر حال می‌توان مهمترین سؤالاتی که در رابطه فلسفه و اقتصاد قابل ارائه هستند، را به این صورت نوشت:

- اصولاً دانش اقتصاد از چه مسائلی بحث می‌کند و دغدغه اصلی اقتصاددانان چیست؟ علم اقتصاد چگونه شناختی را ارائه می‌دهد؟ و چه نیازی وجود دارد که اقتصاددان‌ها باید از فلسفه آگاه باشند؟
- دانش اقتصاد چگونه توجیه می‌شود و چگونه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد؟ پیوند نظریه اقتصاد و دانش مربوطه چیست؟
- آیا وظیفه نظریه اقتصادی توضیح پدیده‌های اقتصادی و یا پیش‌بینی رفتار آن پدیده‌ها است؟ آیا از نظریه اقتصادی باید توصیه سیاست‌گذاری برخیزد یا خیر؟
- مقوله‌های کارآیی، رفاه و عدالت چه جایگاه و خاستگاهی در اقتصاد دارند، امکان همراهی بین آنها وجود دارد و یا رابطه‌ای ناسازگار و تقابل‌آمیز دارند؟

قوانین علمی باید همانند قوانین فیزیکی (مثل قانون جاذبه) باشند و اگر قرار است اقتصاد هم قانون داشته باشد، باید همانگونه باشد، و گروهی عقیده دارند که قانون‌مندی‌های اقتصاد (مثل عرضه و تقاضا) همان خصوصیات قوانین فیزیکی را دارد. اما گروهی دیگر معتقدند که با وجود تشابهاتی بین قواعد اقتصادی و قوانین فیزیکی، ماهیت این قوانین در علوم اجتماعی و انسانی متفاوت از قوانین طبیعی است. همچنین در مورد آزمون‌پذیری نظریه‌های اقتصادی، اول بحث می‌شود که اصولاً وظیفه نظریه چیست؟ آیا وظیفه آن تشریح است، توضیح است، پیش‌بینی است و یا سیاست‌گذاری و یا امثال آن؟ همچنین اول لازم است که این موضوع روشن شود که آیا منظور از آزمون صرفاً آزمون تجربی است که با مشاهده و آزمایش و امثال آن قابل اجرا است و یا آزمون نظری و منطقی هم از نظر علمی معتبر است؟ بدیهی است در مواردی می‌توان نظریه اقتصادی را آزمون تجربی کرد اما همه نظریه‌های اقتصادی قابلیت آزمون تجربی ندارند (Hands, 1992: P. 98)، تجزیه و تحلیل این موضوع یکی از مباحث جدی فلسفه علم (از محور روش‌شناسی و معرفت‌شناسی)، است.

ارتباط از منظر عقلانیت، اخلاق و ارزش‌ها

یک ارتباط بسیار معنادار بین اقتصاد و فلسفه از منظر نظریه انتخاب عقلانی از یک سو و امور اخلاقی از سوی دیگر برقرار است. نظریه انتخاب عقلانی یک پیوند و مرز واسطه بین فلسفه و اقتصاد از چند زاویه دیگر نیز هست. زیرا مقوله‌های فلسفی چون معرفت‌شناسی، اخلاق، فلسفه ذهن و نظریه عملی و کارکرد انسانی پیوند نزدیکی با نظریه انتخاب عقلانی دارند. مفاهیم مختلفی در مورد اصطلاح «عقلانیت» و نظریه رفتار عقلانی مطرح است. به این صورت که اگر ترجیحات افراد حالت کامل و انتقالی داشته باشند، عقلانی خواهند بود (Lichtenstein, 1971: P. 49). کامل به این معنا

اصولاً علم اقتصاد با ملاحظات اخلاقی، ارزشی و ایدئولوژیک پیوند دارد؟ آیا اقتصاد با هنجارهای اجتماعی و ملاحظات سیاسی پیوند دارد یا علمی کاملاً مستقل از این امور است.

• آیا قوانین اقتصادی همانند قوانین علوم طبیعی و ریاضی دقیق و جهان‌شمول هستند؟ آیا رفتار کارگزاران اقتصادی همانند رفتار عناصر طبیعی در علوم فیزیکی به طور کامل قابل پیش‌بینی است.

در ادامه ارتباط فلسفه و اقتصاد از چند منظر بررسی می‌شود.

ارتباط از منظر معرفت‌شناسی و روش‌شناسی

بخشی از فلسفه علم به چیستی علم می‌پردازد که در یک مفادی کلی «معرفت‌شناسی» نام دارد و بخش مهم دیگر فلسفه علم، چگونگی دانش را تحلیل می‌کند که به «روش‌شناسی» مشهور است. بخش‌های دیگر فلسفه علم به مسئله عقلانیت و ملازمات اخلاقی علم و امثال آن می‌پردازد. فلسفه علم در ارتباط با اقتصاد (که می‌توان آنرا فلسفه علم اقتصاد نیز نامید) به توضیح ماهیت گزاره‌ها، نظریه‌ها و ماهیت مفاهیم آن علم و طرقی که آن گزاره‌ها و نظریه‌ها ایجاد می‌شوند و ابزاری که اعتبار آنها را می‌سنجند می‌پردازد. تحلیل کاربرد روش‌های علمی در اقتصاد و صورت‌بندی داده‌های آن و شیوه استدلال اقتصادی، از دیگر نقش‌های فلسفه علم است. برخی سؤالاتی را که فلسفه علم اقتصادی دنبال می‌کند می‌توان به این شکل فهرست کرد:

- ۱- آیا اصولاً در علم اقتصاد قانون وجود دارد؟ ۲- آیا نظریه‌های اقتصادی قابل آزمون هستند؟ ۳- نقش ارزش‌های اخلاقی در علم اقتصاد چیست؟ ۴- جایگاه عقلانیت اقتصادی چیست؟ ۵- آیا جایی برای بحث نهادها در اقتصاد وجود دارد؟ بخشی از فلسفه علم اقتصاد به تحلیل این مسائل می‌پردازد. در مورد سؤال اول گروهی عقیده دارند

که تصمیم‌گیرنده قادر باشد تمامی شقوق را شناسایی و مقایسه نماید، و انتقالی به این معنا که ترجیحات سازگار باشند (لذا اگر شخص وضع A را بر B و B را بر C ترجیح می‌دهد، حتماً A را بر C ترجیح دهد و اگر A با B بی تفاوت باشد و B با C بی تفاوت باشد، پس حتماً A با C نیز بی تفاوت خواهند بود). مفاد مهم و معروف دیگر عقلانیت این است که فردی که از میان گزینه‌های گوناگون بهترین گزینه را انتخاب کند، رفتاری عقلانی را دارا بوده است و تصمیمی که مستلزم کسب حداکثر منافع شخصی باشد، تصمیمی عقلانی نامیده می‌شود (فرجی دیزجی، ۱۳۸۹: صص ۲۱ و ۲۲).

عقلانیت ابزاری همان حداکثر کردن منافع شخصی (مادی) کوتاه‌مدت توسط یک انسان حسابگر و پیش‌بینی‌کننده است، که پیش‌فرض رویکرد ارتدکس نئوکلاسیک است. اما عقلانیت غیرابزاری اتخاذ هر نوع تصمیم حسابگرانه و سازگار است که منافع فرد و جمع را با هم در نظر بگیرد. فروض قوی و عملاً شکننده‌ای چون حسابگری حاد و قدرت پیش‌بینی کامل در کنار پیش‌فرض عقلانیت ابزاری مطرح است. لذا برای آنکه قدرت عقل ابزاری (در رویکرد ارتدکس) به اثبات برسد چند فرض غیرواقعی دیگر به آن ضمیمه می‌شود. نخست آن که فرد اطلاعات کامل دارد. در زمان عدم اطمینان هم، درمقابل فرد یک توزیع احتمال قابل اعتماد وجود دارد. دوم آن که فرد هم فرصت و هم زمان کافی برای وزن‌دهی به گزینه‌های مختلف را دارد و سوم (مرتبط با دو مورد قبلی) آن که، فرد به طور کامل از ابعاد گوناگون گزینه‌های مختلف اطلاع دارد (Schick, 1986: P. 117).

عقلانیت اجتماعی نوعی از عقلانیت عام غیرابزاری است که منافع و مصالح جامعه را به حداکثر می‌رساند، در صورتی که روند حصول به عقلانیت اجتماعی از طریق حداکثر شدن ترجیحات انفرادی باشد، باز هم مشکلاتی

بروز خواهد کرد. اما اگر یک تابع مطلوبیت مستقل و یا یک تابع ارزشی جداگانه‌ای طراحی شود، شاید بتوان به نتایج قابل قبول‌تری در این ارتباط نایل گردید. یک نظریه معروف مرتبط با عقلانیت اجتماعی (بر مبنای عقلانیت انفرادی) همان نظریه انتخاب اجتماعی است. طبق این نظریه در صورتی که افراد به حداکثر کردن منافع خود مبادرت نمایند، نتایج سازگاری برای اجتماع حاصل خواهد شد. اما مطالعات زیادی این سازگاری را رد می‌کند که مهمترین آنها «قضیه عدم امکان ارو» است. وی نشان می‌دهد که اگر تعریف عقلانیت بر مبنای ترجیحات کامل، انفرادی و انتقالی باشد، و افراد قادر باشند بین گزینه‌های مختلف انتخاب نمایند، نتایج سازگار اجتماعی حاصل نخواهد شد (Arruw, 1963: P. 37). در حال حاضر یکی از بحث‌های مهم در اقتصاد بخش عمومی و اقتصاد مالیه عمومی امکان سازگاری و یا ناسازگاری نظریه انتخاب اجتماعی است.

ارتباط از منظر اخلاق و اقتصاد

مقوله رفاه اقتصادی، چگونگی توزیع درآمد و ثروت و توزیع رفاه و حتی ملاحظات مربوط به کارآیی در خود پارادایم مسلط اقتصاد نیز بازخورهای اخلاقی و ارزشی دارند و در قالب اقتصاد هنجاری و دستوری قرار دارند. لذا با وجود این که در قالب ارتدکس نئوکلاسیک گفته می‌شود اقتصاد «ارزشی - خنثی» است، اما اقتصاددانان مکاتب دیگر و حتی گروه‌هایی از اقتصاددانان نئوکلاسیک بر مؤثر بودن خط‌مشی‌ها و سیاست‌گذاری‌ها و توصیه‌ها و مشورت‌های اقتصادی در زندگی فردی و اجتماعی تأکید دارند. برخی از نئوکلاسیک‌ها تحقق ترجیحات فردی را حصول به رفاه می‌دانند، که این موضوع پیوند بسیار نزدیکی بین اقتصاد اثباتی و دستوری را فراهم می‌آورد. اما اینکه رفاه به تحقق ترجیحات فردی تقلیل پیدا کند مورد ایراد است، زیرا ممکن است ترجیحات بر مبنای اندیشه‌های نادرستی شکل گیرند و

پیوند اقتصاد و فلسفه از منظر مکاتب اقتصادی

علاوه بر ارتباط متدلوژیک، معرفت‌شناختی، اخلاقی و اجتماعی فلسفه و اقتصاد، که عمدتاً به ابعادی از تکامل علم اقتصاد می‌پردازند، این پیوند در ساختار اندیشه مکاتب اقتصادی نیز ریشه دارد. با وجود اینکه گفته می‌شود سوداگرایان افکاری بریده از فلسفه دارند، اما کارکرد آنها نیز سرشار از ملاحظات فلسفی زمان خود است. در تصور حاکم بر اندیشه‌ها در آستانه عبور از قرون وسطی و ورود به نوعی رویکرد تجاری و سیطره «پول یا طلا»، ثروت به عنوان شاخص حرکت و موفقیت جوامع به شمار می‌رفت. آرمان کسب ثروت (پول و طلا) به همراه رواج افکار ملی‌گرایانه در آن عصر، مستلزم حضور قدرتمند دولت در اقتصاد بود که نهایتاً روحیه نظامی‌گری را حاکم کرده و بیش از دو قرن و نیم جنگ پول و طلا را حاکم ساخت. فلسفه نظم طبیعی و قانون طبیعی در زمان فیزیوکرات‌ها، دولت لسفری (laissez faire) (اقتصاد کاملاً آزاد) را حاکم ساخت و لذا به دخالت صفر (یا حداقل) دولت انجامید (اسینگ، ۱۳۷۴: ص. ۹۲).

تداوم سرمایه‌داری صنعتی به همراه سیطره اندیشه فلسفی عصر روشنگری و حفظ فلسفه قانون طبیعی و دولت لسفری فیزیوکرات‌ها، ساختار اندیشه کلاسیک را شکل داد. اندیشه فیزیک نیوتنی و دیدگاه عقلی دکارت نیز تأثیرات مضاعفی بر مکتب کلاسیک داشتند. زمانی که اولین منتقدان کلاسیک‌ها یعنی صاحب‌نظران مکتب تاریخی ظهور پیدا کردند، آنها برخلاف کلاسیک‌ها (که تحت تأثیر فلسفه عصر روشنگری بودند) به نقد افکار عصر روشنگری پرداختند. لذا آنها با اقتصاد لسفری و ملاحظات عقلانی دکارتی و ظهور آزادی‌های سیاسی و اصالت انسان به مخالفت پرداختند. اما مجدداً افکار ملی‌گرایانه در اقتصاد احیا شده، جهان‌شمولی نظریه توسعه کلاسیک زیر سوال رفت و توجه به ملاحظات تاریخی و اجتماعی کشورها اصلی‌ترین عنصر تصمیم‌ساز در عرصه‌های اقتصادی گردید. سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها،

یا نتیجه یک سری ملاحظات روان‌شناختی باشند و براساس مصالح حقیقی افراد نباشند (Elster, 1983: P. 94). در ضمن مفاد نئوکلاسیک کارآمدی اقتصادی نیز بر همان رفاه‌مندی فردی انطباق دارد که با فرض وجود تعادل رقابتی به وضع مطلوب (پارتویی) نایل می‌آید، این در حالی است که تعادل رقابتی عمدتاً بیش از یک «فرض» نیست و بروز واقعی در جهان خارج از الگو ندارد.

ارتباط از منظر اجتماعی و مکاتب اقتصادی

چالش جدی در مورد رویکرد ارتدکس نئوکلاسیک بی‌توجهی به امور اجتماعی در تحلیل‌های اقتصادی است. البته این موضوع قدری ریشه‌دار است و حداقل به تحولات اوایل قرن ۱۷ تا اواخر قرن ۱۹ مربوط می‌شود، درعین حال بخشی از زمینه‌های اندیشه ارتدکس به عملکرد ذهن‌گرایان و صاحبان ایدئولوژی‌ها و ادیان در قرون وسطی برمی‌گردد. اصولاً اگر این اصل پذیرفته شود که انسان موجودی اجتماعی است و رشته اقتصاد نیز علمی از علوم اجتماعی است، تأثیر و تأثر مسائل اجتماعی و علم اقتصاد، امری طبیعی خواهد بود. توجه به ملاحظات اجتماعی در اقتصاد ملازمات روان‌شناسی- اجتماعی را نیز پوشش می‌دهد که در آن بازخوردهای فرد و جمع مطرح هستند. در این راستا پارادایم اقتصادی حاصل هم اجتماعی و هم اخلاقی است و لذا انعکاس واقعی‌تری از زندگی انسانی است. التزام به پیوندهای اجتماعی در اقتصاد همچنین می‌تواند از شکنندگی پارادایم‌های ارتدکس بکاهد، زیرا در این صورت انسان‌ها تنها ابزارهای مادی تحقق منافع شخصی و ماشین صرف کارآمدی محسوب نمی‌شوند، به شکل اتم عمل نکرده تحت تأثیر دیگران خواهند بود. دیگر آنکه ملاحظات اخلاقی و عدالت‌خواهی و ملازمات دموکراسی مطرح خواهد شد و حتی اقتصاد با رویکردی دینی نیز قابل جمع خواهد بود (Hirsch, 1977: 15).

دومین گروه اصلی از منتقدان کلاسیک به صورت دیگری تحت تأثیر اندیشه فلسفی زمان خود بودند. تضاد طبقاتی و ماتریالیسم دیالکتیک مطرح شده از سوی مارکس و انگلس (Engels) تحت تأثیر اندیشه فلسفی هگل بود. توجه آنها به جامعه بی طبقه و تلاش برای حذف دولت در مرحله کمونیسم کامل ناشی از این اندیشه بود که ماهیت دولت‌ها به خاطر حفظ منافع طبقه خاصی است و لذا برای حذف منافع طبقاتی باید تلاش شود و طبقات یکی پس از دیگری از بین بروند (اسینگ، ۱۳۷۴: ص. ۹۳).

شکل‌گیری اندیشه نهایی‌گرایان و نئوکلاسیک‌ها تحت تأثیر افکار جزمی‌گرایانه (نهایی‌گرایانه) اواخر قرن ۱۹ بود که بر مخالفت با نقش کل‌ها و طبقات (در اندیشه سوسیالیسم) استوار بود. براساس این مبنای فلسفی فرد تنها قاضی تشخیص منافع بوده، با همراهی مکانیسم بازار رقابتی و تحقق نفع شخصی، می‌تواند وضع بهینه اقتصادی را مستقر سازد. رضایت‌طلبی و مطلوبیت خواهی فرد که محور رفتار خانوارها و بنگاه‌ها بود ناشی از فلسفه لذت و درد بتنام بود و سیطره تقاضا به جای هزینه تولید پرتو اقتصادی آن است. تنها یک عنصر روان‌شناختی نفع کوتاه‌مدت طلبی بر انسان حاکم بود که با کمک آن و با وجود یک انسان حسابگر و رفتاری عقلانی ثروت ملت‌ها تحقق می‌یافت. ابعادی از افکار نهادگرایان (از منتقدان جدی نئوکلاسیک‌ها) تحت تأثیر اندیشه‌های داروین بود و لذا آنها به طبیعت تکاملی اقتصاد و امور اجتماعی عقیده دارند، به نظر آنها تصمیم‌های اقتصادی نمی‌تواند همانند نئوکلاسیک جهان‌شمول باشد و تنها باید با وضعیت و مقطع تکاملی خاصی از جامعه پیوند داشته باشد. لذا نقش نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در تعیین حوادث اقتصادی جدی است. فلسفه عملیاتی حاکم در زمان کینز نیز در شکل‌گیری پارادایم خاصی از اقتصاد کینزی موثر بود، هرچند که نویسندگان مختلف در مورد ابعاد فلسفی خود کینز و تأثیر آن ابعاد بر مکتب

اقتصادی مربوطه اختلاف نظر دارند. شاید این بیان صریح خود کینز که «اقتصاددانان فعلی از نظر اندیشه، برده فلاسفه و اندیشمندان قبل از خود هستند»، واضح‌تر از هر تفسیر دیگری در این ارتباط مناسب باشد. این سیر اندیشه را می‌توان در مورد شکل‌گیری مکاتب نئوکینزی، نئوکلاسیک، نئومارکسیست، نئونهادگرا، نئوطریشی، مکاتب توسعه‌گرا، طرفداران اقتصاد رفاه و دولت رفاه، اندیشه‌های نئولیبرالیسم و نئومحافظه‌کار، دولت‌های عدالت‌گرا، اخلاق‌گرا و دین‌گرا نیز به خوبی نشان داد. تأثیرپذیری عقاید و نظریه‌های اقتصادی از تحولات پست‌مدرنیسم، بروز اندیشه‌های مبتنی بر هرمنوتیک، کاربرد روش‌های جدید فازی و عقاید در حال رشد در دنیای پس از جهانی‌سازی نیز تاییدی بر این موضوع هستند که ارتباط فلسفه و اقتصاد فراگیری زایدالوصفی دارد (دادگر، ۱۳۸۳: ص. ۸۶).

کتاب‌شناسی

- افلاطون (۱۳۷۴). جمهور. ترجمه روحانی، فؤاد. تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چاپ ششم.
- ای‌سینگ، اوتمار (۱۳۷۴). تاریخ عقاید و اندیشه‌های اقتصادی. ترجمه هادی صمدی، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت مدرس.
- پوپر، کارل (۱۳۶۸). حدس‌ها و ابطال‌ها. ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- دادگر، یدالله (۱۳۸۳). تاریخ تحولات اندیشه اقتصادی. قم: انتشارات دانشگاه مفید.
- طوسی، خواجه‌نصیر (۱۳۷۳). اخلاق ناصری. تصحیح مجتبی مینوی و علی‌رضا حیدری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- فارابی (۱۳۵۹). اندیشه‌های اهل مدینه فاضله. ترجمه سجادی، جعفر، تهران: نشر ظهوری.
- فاستر، مایکل (۱۳۵۸). خداوندان اندیشه سیاسی. ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- فرجی دیزجی، سجاد (۱۳۸۹). نظریه اقتصاد خرد. تهران: دانشگاه علوم اقتصادی.
- وزنبرگ، الکساندر (۱۳۷۹). اگر اقتصاد علم نیست، پس چیست؟ ترجمه دادگر، یدالله و مهرگان، نادر، نشریه نامه مفید، سال ششم، شماره ۲۲.

- Arruw, K (1963). Social Choice and Individual Values. New York, Willey.
- Arruw, K. (1963). Social Choice and Individual Values. New York: Willey.
- Elster, J. (1983). Sour Grapes. Cambridge University Press.
- Elster, J. (1983). Sour Grapes. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hands, D.W (1985). The Structuralist View of Economics Theories. Economics and Philosophy, (1), 303-36.
- Hands, D.W. (1992). Testing, Rationality and Progress. Landham, Rowman and Littlefield Publishers.
- Hands, D.W. (1992). Testing, Rationality and Progress, Landham, Rowman and Littlefield Publishers.
- Hayek, F. A. (1967). Studies in Philosophy, Politics and Economics. London, Routledge .
- Hirsch, F. (1977). Social Limits to Growth. Routledge.
- Hirsch, F. (1977). Social Limits to Growth. Routledge.
- Lichtenstein, S. and Slovic, P. (1971). Reversals of Preferences. Journal of Experimental Psychology, 89, 46-55.
- Schick, F. (1986). Money Pumps and Dutch Bookies. Journal of Philosophy, 83, 112-119.
- Schick, F. (1986). Money Pumps and Dutch Bookies. Journal of Philosophy. 83, 112-119.
- Sen, A. (1982). Rational Fools. Cambridge: Harvard University Press.
- Teichman, J and Evans, K.C. (1995). Philosophy, Blackwell.

محسن نظری

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران